

موانع تربیت شهروند مسئولیت پذیر در آموزش و پرورش

روح الله کلانتری

مسئول سازمان معلمان گلستان

یکی از اهداف مهم آموزش و پرورش تربیت شهروندان و انسانهای مسئولیت پذیر است. امروزه، این موضوع را در کشورهای پیشرفته و صنعتی بیشتر می توان دید، چرا که نهادهای گوناگونی در تربیت شهروندان نقش ایفاء می کنند به نوعی، یکدیگر را پوشش می دهند و کل سیستم در یک جهت حرکت کرده و با هم هماهنگ هستند. اما در کشور ایران این وضعیت با کاستی های زیادی روبرو است. برای تربیت شهروند مسئول، مجموعه ای از نظامها و سازمانهای اجتماعی و فرهنگی نقش دارند. نهاد خانواده، نهاد آموزش و پرورش، رسانه ها، نهادهای فرهنگی و اجتماعی در جامعه، دولت و مجلس در ارتباط با یکدیگر و هر یک به شکلی در شکل گیری انسان مسئولیت پذیر سهم دارند. حال اگر بین این نهادها هماهنگی وجود داشته باشد و آنها ارزش ها و هنجارهای اجتماعی همسو را انتقال دهند، می توان انتظار داشت که فرایند اجتماعی شدن و فرهنگ پذیری با مشکل کمتری مواجه شود. اما اگر بین این نهادها اختلاف وجود داشته باشد و مدرسه یک چیز بگوید و خانواده چیز دیگر و رسانه متفاوت از آن دو، آنگاه تعارض در شخصیت افراد رخ می دهد که نتیجه آن کم توجهی شهروندان به احساس مسئولیت، قانون گرائی و مواردی از این قبیل است.

شهروند مسئول کسی است که نسبت به حقوق و وظایف خویش و دیگران آگاهی دارد و در همان چهارچوب نیز عمل می کند. شهروند مسئول نه به حق دیگری تجاوز می کند و نه اجازه می دهد که دیگران به حقوق او تجاوز کنند. او غیر از اینکه خود را نسبت به خود و دیگران مسئول می داند، نسبت به محیط زندگی خود اعم از محیط اجتماعی و محیط زیست احساس مسئولیت کرده و به وظایف خود در برابر جامعه آگاه است. آموزش و پرورش در نظام سنتی ما که از مکتب خانه ها شروع می شد با دیگر نهادها ارتباط معنی داری داشت، به این معنی که آن چه در آن نظام آموزشی ارائه می شد مورد قبول خانواده ها نیز بود. زمانی که کودک را به مکتب خانه ای می سپردند همه چیز را در اختیار او قرار می دادند. این امر نشان از آزادی عمل مکتب خانه ها داشت که هر چه می خواستند انجام می دادند و حتی برای تربیت

کودک او را کتک می زدند و این امر مورد قبول خانواده ها نیز بود. اساسا خانواده جزئی از نظام آموزش و پرورش بود. برای همین به جرئت می توان ادعا کرد که آن دوره آموزشی بسی فراتر از اکنون می توانست انسان مسئول تربیت کند. البته این امر به این مفهوم نیست که نظام آموزشی نوین نمی تواند انسان و شهروند مسئول تربیت کند، چرا که امروزه در بسیاری از کشورهای پیشرفته دنیا توانسته پاسخ مناسب بدهد، اما در کشور ما نتوانسته نتیجه ای را داشته باشد. این موضوع علل و عوامل گوناگونی دارد که در این مقاله به برخی از آنها اشاره می شود. 1- تعارض میان آموزش؛ یکی از دلایل مهم این امر این است که میان آموزش های نهادهای اجتماعی گوناگون تعارض وجود دارد، به ویژه اینکه با وجود وسائل الکترونیکی پیشرفته فضای دیگری برای انتقال دانش و آگاهی فراهم شده است. امروزه کودکان و نوجوانان به اطلاعاتی دسترسی دارند، می خوانند و می دانند که نسل های ما نداشت، حتی در برخی از موارد الان هم اطلاعاتی دارند که ما نداریم؛ مانند اطلاعات نرم افزاری و سخت افزاری کامپیوتر، امروزه بسیاری از رسانه ها و حتی در میان خانواده ها ارزش ها و هنجارهای انتقال داده می شود که با ارزش ها و هنجارهای مورد پذیرش نظام تفاوت و تعارض دارد. این تعارض در فرآیند فرهنگ پذیری اختلال ایجاد کرده و به تبع آن در مسئولیت پذیری افراد و تربیت شهروند مسئول مشکل ایجاد می کند. 2- محدودیت تربیت در آموزش و پرورش؛ آموزش و پرورش تنها می تواند در بخش محدودی از یادگیری و تربیت دانش آموزان موثر باشد. در تحقیقاتی که در غرب صورت گرفته آموزش های رسمی تنها 20 درصد از یادگیری ها را شامل می شود و 80 درصد یادگیریها در خانواده، جامعه و رسانه ها صورت می گیرد. این یک واقعیتی است که آگاهی از ورای آموزش و پرورش و نظام آموزشی ما می آید و ما باید این واقعیت را درک کنیم. نباید تصور کنیم که بدون هماهنگی با آموزش های خارج از مدرسه می توان دانش آموزان را تربیت کرد. 3- آموزش در اختیار نظام سیاسی؛ در نظام آموزشی قدیم آموزش در اختیار نظام اجتماعی ما بود و امروز متأسفانه در اختیار نظام سیاسی است و نظام سیاسی در جهت خواست و برنامه های خود آموزش و پرورش را هدایت می کند و نه بر اساس خواست و تعاملات نظام اجتماعی. اساس نظام اجتماعی ما بر پایه وفاق و همبستگی اجتماعی است که آنرا در نظام سیاسی کمتر مشاهده می کنیم. در نظام سیاسی نزاع قدرت و حذف یکدیگر بشدت وجود دارد و این امر در نظام آموزشی ما تاثیر مستقیم دارد.

هر جناحی که در دولت حاکم می شود یک نوع نظام آموزشی را طراحی و اجرا می کند و در دولت بعد این نظام تغییر پیدا کرده و آموزش و

پرورش را مختل می سازد. 4- دانش محور بودن آموزش: این یک واقعیتی است که نظام آموزشی ما در آرمان ترین شکل خود دانش محور است در حالی که باید انسان محور و اخلاق محور باشد. ما در شعار از انسان های اخلاق محور سخن می گوئیم ، اما در عمل نتوانستیم چنین انسانهایی را تربیت کنیم. به همین دلیل در کتابهای درسی ما حتی کتابهای غیر فنی مملو از اطلاعات است. ما در طول 12 سال اطلاعات آنها را افزایش داده و آنها را برای کنکور آماده می کنیم نه برای ورود به جامعه و آموزش و افزایش مهارت های زندگی و افزایش اخلاق و مکارم اخلاقی و در چنین شرایطی است که نظام آموزشی و تربیتی ما به شدت مورد انتقاد خانواده ها ، نهادهای اجتماعی و صاحب نظران تعلیم و تربیت است. 5- عدم باز تولید نظام آموزشی: ما در طول یکصد سال گذشته نتوانستیم خود را باز تولید کنیم. ما همچنان در گذار از سنت به مدرن مانده ایم. نه مدرن شدیم و نه سنتی هستیم. از سنت فاصله گرفتیم و بریده ایم، اما با دنیای مدرن نیز فاصله های زیادی داشته و هنوز به آن نرسیده ایم. نظام آموزشی، دم از اخلاق و سنت می زند، اما فارغ از انسانهایی با چنین ویژگی هائی هستیم. در نتیجه با تعارض ها و تناقض های زیادی روبرو هستیم. در چنین شرایطی است که بین نهادها و ارگان های مختلف هماهنگی لازم وجود ندارد و اگر هماهنگی نداشته باشد دچار مشکل می شویم. باید این حقیقت را درک کنیم که نظام سیاسی ما نمی تواند سلطه خودش را بر نظام آموزشی تحمیل کند، زیرا امروز با گسترش اطلاعات و نهادهای اجتماعی این آزادی عمل برای یک نظام سیاسی وجود ندارد که فارغ از نظام اجتماعی کاری را انجام دهد. بنابر این برنامه ریزان آموزشی ما باید از یک سویه بودن دست برداشته و با توجه به تحولات جهانی و در هماهنگی با نظام اجتماعی به نیازهای جامعه و دانش آموزان پاسخ دهند. در چنین شرایطی است که می توان انسان مسئولیت پذیر تربیت کرد. به عبارت دیگر نظام آموزشی رسمی ما باید تلاش کند با دیگر نهادها هماهنگی کرده و یک سمفونی آموزشی و تربیتی واحدی را بنوازد و اگر چنین نکند اولین پیامدش این است که انسان دو شخصیتی را تحویل جامعه می دهد. امروزه فرزندان ما دچار این اختلال هستند. انسان دوشخصیتی نمی تواند انسان مسئول باشد. زیرا از طرفی مرز بین خوب و بد را نمی داند و باری به هر جهت رفتار می کند و از سوی دیگر متظاهر می شود. در مدرسه به دلخواه اولیای مدرسه رفتار کرده و در خانه به دلخواه والدین، چون ثبات شخصیت ندارد. با وجود چنین انسانهایی چگونه می توانید انسانهای مسئولیت پذیر در جامعه تربیت کنید. 6- عدم استفاده از نهادهای مدنی و مدیران شایسته : برای حل این مشکل ما باید به سراغ انسانهای خوب ، مدارس خوب، مدیران و

کارکنان شریف و نهادهای مدنی دلسوز رسمی و غیر رسمی فراوانی برویم که از هم فاصله دارند. باید این ها را به هم پیوند دهیم. امروز در جامعه ما سرمایه عظیمی از مدیران لایق و شایسته و نیروهای علاقه مند و سازمانهای مردم نهاد وجود دارند که لازم است از این سرمایه ها استفاده بهینه کنیم. با وحدت و انسجام می توان به رشد و پیشرفت رسید. وحدت به شعار دادن نیست بلکه باید عملاً وارد میدان عمل شد. دانش آموزان باید احساس کنند که وحدت در نظام آموزشی ما حاکم است. ما باید انحصار را از نظام آموزشی برداریم. تا زمانی که انحصار وجود داشته و عرصه رقابتی وجود نداشته و به افراد و نهادهای گوناگون اجازه فعالیت ندهیم امکان اصلاح نظام آموزشی وجود ندارد. 7- عدم کتابهای درسی مناسب؛ مطلب مهم دیگر در مورد کتابهای درسی است. اینکه عده ای تصور کنند که هر چیزی را باید در کتابهای درسی آورد و به دانش آموزان منتقل کرد یک اشتباه محض است. دانش آموزان مطالبی را علاقه دارند که به نیازهای آنها ارتباط داشته باشد. لازم است که بازنگری جدی در کتابهای درسی انجام شود. باید خرد ورزی و عقلانیت را به نظام آموزشی کشور برگردانیم. باید گفت و گو را در مدارس گسترش دهیم. لازم است تا نیازهای دانش آموزان را شناسائی کرده و بر اساس آنها کتابهای درسی را تدوین کنیم. 8- نداشتن فلسفه تعلیم و تربیت؛ متأسفانه ما در گذشته نظام تعلیم و تربیت منسجم و هماهنگی نداشتیم و الان هم نداریم. هر چه را که شما مشاهده می کنید مربوط به اندیشه ورزان و فیلسوفان غربی و یا شرقی است، یعنی ما مثل غربی ها فیلسوف تعلیم و تربیت نداریم و هر چه را که داریم از دیگران است. ما باید فلسفه تعلیم و تربیت خودمان را بنویسیم و بر روی آن وفاق کنیم. در مورد سند تحول آموزش و پرورش نیز باید تامل و دقت بیشتری صورت گیرد تا همه ابعاد آن مورد توجه قرار بگیرد. به هر حال امیدوارم که مسئولان امر تعلیم و تربیت برای تربیت انسان مسئولیت پذیر اهتمام بیشتری داشته باشند و این حقیقت را درک کنند که تربیت کاری بسیاری سخت و پرهزینه است و نیاز به عزم ملی دارد.

######